

[Afghanistan Digital Library](#)

adl0360

<http://hdl.handle.net/2333.1/6t1g1k1t>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

رسلا قد قصصنهم عليك ورسلا لم تقصص عليك



خلاصہ



تاریخ انڈیا

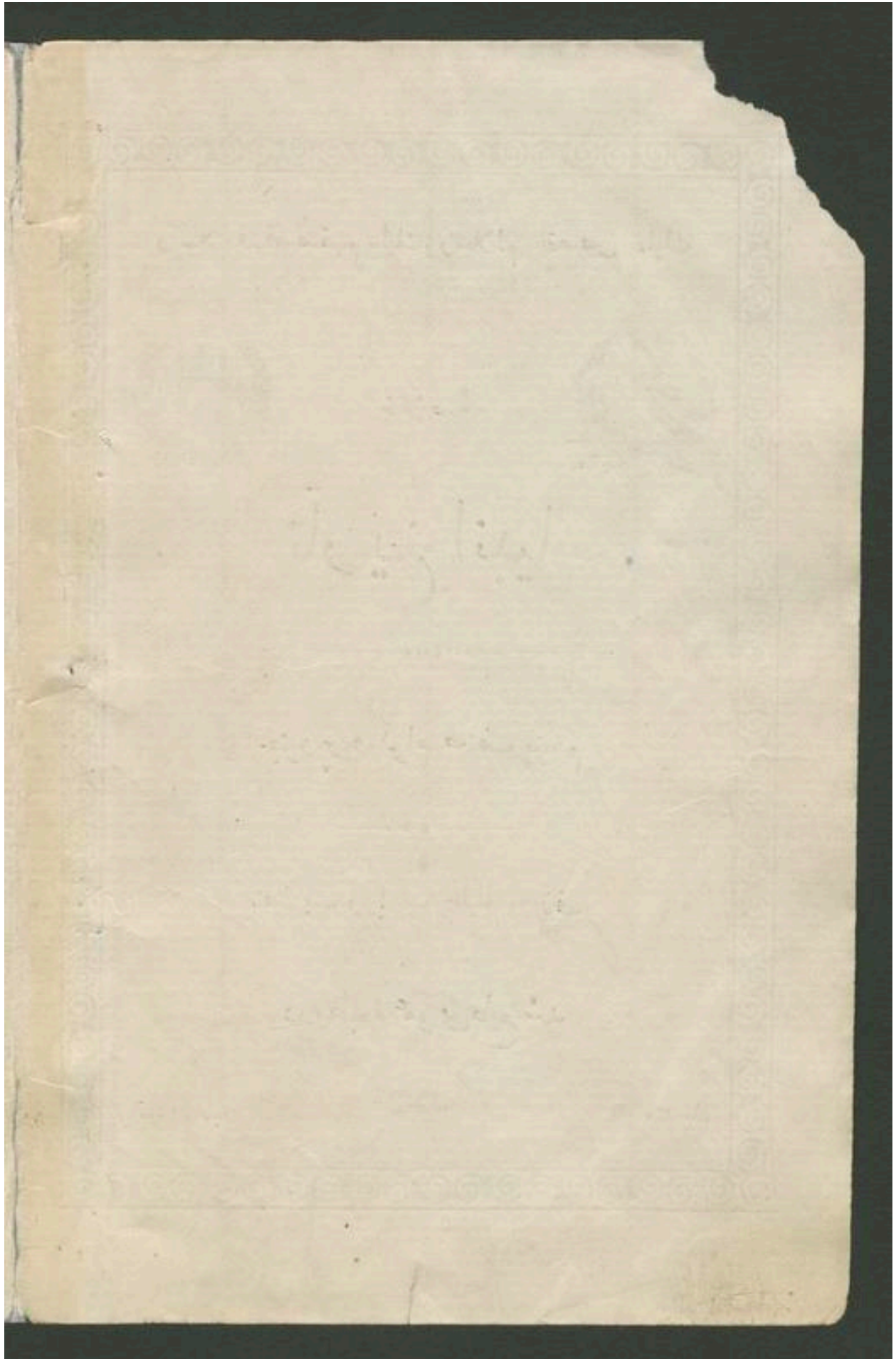
جزو پر وگرام صنف پنجم

بتصویب وزارت جلیلة معارف

در مطبعة عمومی طبع شد

۱۰۰۰ جلد

تعداد طبع



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ علیست که احوال اشخاص مشهور
مثل سغدیان و پادشاهان و بزرگان دین و دنیا و
عالمان و مدبران و واقعات کلان و مهم و احوال
بلتها و قوه‌های گذشته و سبب ترقی و تنزل آنها
را بنامی فهماند

و قتیکه تاریخ مردم نیک و بد و نتیجه کارهای
زشت و خوب آنها را و باعث اقبال و اذبار و
سعادت و فلاکت شان را با سببها سازد.

پس اخلاق و کردار و گفتار مردم نیک و پیردی
 بینمایم و از کارهایی که سبب خواری و تباہی اقوام گشته
 شده باشد خود را نگه میداریم .

تاریخ دو قسم است - تاریخ عمومی - تاریخ خصوصی
 تاریخ عمومی تاریخ نیست که احوال همه ملت‌ها و
 جماعت‌ها و اشخاص نامدار و کارهای مشهور در آن
 می‌نویسند .

تاریخ خصوصی تاریخ نیست که احوال یک ملت
 یا جماعت یا یک چیز خاص را در آن می‌نویسند
 از تاریخهای خصوصی مقدم و مقدم‌تر تاریخ ابیاد
 است که دانشمندان آن برای همه مسلمان ضروریست

پیغمبران از جانب حق تعالی حکیم و طی برسان
هدایت مردم مأمور شدند تا احکام الهی را به مردم
رسانند و آنها را به یگانگی خداوند تعالی و کردن
کارهای نیک دعوت نمایند و طریق ترقی و سعادت
دینا و آخرت را برای ایشان نشان دهند و از کفر
و عملهای بد و اخلاق و عادات نامناسب منع
فرمایند بنابراین کسانی که پیروی پیغمبران خود را نموده
و براه نشان داده آنها رفتند نیکی دنیا و آخرت را
یافتند و کسانی که طر موده پیغمبران خود را پس گوش
زده براه آنها نرفتند در دنیا و آخرت بخوارست و
هلاکت و عذاب الهی گرفتار شدند.

شمار همه پیغمبران معلوم نیست ۶ از یک لک و
 بیست و چهار هزار کم یا زیاد گویند مگر در قرآن شریف
 نام پست و پنج لقرا آنها ذکر شده است :-

آدم^۱ - ادریس^۲ - نوح^۳ - هود^۴ - صالح^۵ - ابراهیم^۶ - لوط^۷

اسماعیل^۸ - اسحاق^۹ - یعقوب^{۱۰} - یوسف^{۱۱} - ایوب

شعیب^{۱۲} - موسی^{۱۳} - هارون^{۱۴} - داود^{۱۵} - سلیمان^{۱۶} - ایاز^{۱۷}

الیسع^{۱۸} - زوالکنل^{۱۹} - یونس^{۲۰} - زکریا^{۲۱} - یحیی^{۲۲} - عیسی^{۲۳}

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 جمیع الانبیاء و صلوات

حضرت آدم علیه السلام

چون خداوند تعالی خواست که نوع انسان را

در زمین پیدا کند ملائکه را فرمود که از خاک صورت
انسان بسازند و قیتمه آن صورت ساخته و خشک
شد خداوند تعالی او را جان داده آدم نام نهاد و نام
مای تمام اشیا را با او تعلیم نمود. بعد از آن همان
اشیا را پیش ملائکه حاضر ساخته بود که نام مای این
اشیا را اگر می دانید - بگوئید - ملائکه از گفتن آن
عاجز آمدند - آدم هر کدام را گفته بپایین سبب از
فرشته یا افضل ثابت شده.

خداوند تعالی ملائکه را امر کرد که با آدم سجده
تعلیم کنید - همه فرشته ها سجده کردند مگر ابلیس گفت
من از آتش آفریده شده ام و از خاک بهترم - سجده

نگرده بواسطه همین تا فرمائی ملعون گردید و شیطان
 برجم شده دشمن انسان گشت
 حق تعالی آدم و حوا را وجد اشش را در جنت
 جای داده فرمود که از همه خوردنیها و نوشیدنیهای
 جنت تناول کنید مگر این درخت نزدیک مشوید
 شیطان به سبب دشمنی آنها را گفت - آیا
 می دانید که پروردگار شما ازین درخت شما را چرا
 منع کرده است و اگر ازین درخت بخورید هرگز
 برای شما نخواهد بود - تا ابد در جنت خواهید ماند
 من از سبب دوستی شما را نصیحت میکنم که
 بگفته من عمل کنید - باین واسطه هر دو می ایشان

۶
را با ز می دادده از میوه آن درخت خوراید بنابرین
خدای تعالی همه شان را از جنت کشیده بر زمین
انداخت - آدم گریه و زاری کرده توبه نمود و آمرزش
گناه خود خواست - حق تعالی توبه او را قبول نموده
پیغمبرش ساخته بطرف کفر ستاد - آدم در آنجا
با حوا متفق شده از آنها اولاد نامی بسیار بوجود آمد
حوا هر دفعه دو گانه اولاد می آورد که یکی از آنها پسر
و یکی دختر می بود آدم بقرار شریعت آن وقت
دختر یک شکم را به پسر دیگر شکم بنام داد - در
اولاد نامی او قاپل نام یک پسر با اقلیا نام یک دختر
و قاپل نام یک پسر با ابودان نام یک دختر یکجا

پیدا شده بود بنا برین آدم اقلیما را به ناپیل
 و بودار اقلیما داد قایل این را قبول نکرده حکم
 و نصیحت فائده نه بخشید آدم گفت هر دو
 شما چیزی قربانی کنید قربانی هر کس قبول شد
 اقلیما را اد بگیرد پس قربانی ناپیل منظور گردید قایل
 ازین امر قهر و حسد برده ناپیل را بگشتن تهدید نمود
 ناپیل گفت اگر تو مرا کشتی من از سبب ترس خدا
 انتقام نمی گیرم - قایل بکروز ناپیل را بواسطه
 سنگ در خواب کشت این اول آدم کشتی بود
 که در میان اولاد آدم ظهور کرد
 قایل ناپیل را چند روز پرشت خود می گشتاند

و نیندانت که او را چه کنند تا روزه
 یک زاغ را دید که زمین را میکند پس قاپیل گوگرد
 را یاد گرفت مرده قاپیل را دفن نمود
 بر جناب آدم، صحیفه نازل شده بعد از آدم
 پسرش شیث بجای او و خلیفه گشته بر او پناه صحیفه
 نازل شد - کعبه را اول او بنا کرده است

جناب ادریس علیهما السلام

بر جناب ادریس سی صحیفه نازل شده اول
 کسیکه تقلم خط نوشت - بسوزن لباس و خشت
 او بود و پیش ازین پوست حیوانات پوشیده

ادریس در طاعت و عبادت خداے تعالی
 بسیار کوشش می کرد - آخر خدای تعالی او را
 زنده بکمان بلند برداشت.

جناب نوح علیہ السلام

بعد از ادریس اولاد آدم توحید خدا را فراموش
 کرده عبادت بت را گرفتند حق تعالی برای
 هدایت آنها نوح را فرستاد - نوح بسیار سال
 قوم خود را وعظ و نصیحت کرد و بغیر از جور و جفا
 و استهزاء از آنها چیزی ندید - بغیر از سه پسر او
 سام، حام، یافث و مرهبای شان و چند نفر

دیگر باقی قوم او حتی یام پسر او و حرم خود او ایمان
نیس آوردند آخر نوح^{*} نا امید شده بر آنها دعای بد کرد
که ای خدای من بر زمین از کافران کس را
زنده گذار - حق تعالی دعای نوح را قبول نموده
بساختن کشتی امر نمود:

چون کشتی به ختم رسید علامت طوفان ظاهر
گردید - نوح^{*} بفرموده حق تعالی همراه مؤمنان در
کشتی از هر نوع حیوانات یک یک جفت با خود برداشت
تا گاه آب از زمین جوشیدن و از آسمان باریدن گرفت
نوح^{*} پسر خود یام را برای آوردن کشتی صدا نمود مگر
یام گفت که بر کوه شده خود را از طوفان محفوظ میدارم

نوح گفت بغیر از محبت الهی دیگر جای پناه نیست
 در این اثنادرپن شان کیونج آب درآمده بام غرق
 شده

نوح بر حال پسرش رحم آمده بجانب حق زاری
 نمود که این پسر من و انزل من است و تو وعده کرده
 بودی که ترا بابل تو بجات میدهم از جانب حق تعالی
 خطاب آمد که او انزل تو نبود زیرا که بجهلها ی نالاین
 گرفتار بود

طوفان از کوه بلند شده کشتی در میان موهها سے
 آب که مثل کوههای بسیار کلان بود شناوری میکرد
 بعد از آن بامر حق تعالی باران استاشد و زمین

آبهای خود را جذب نمود. کشتی نوح بر کوه بودی
استاده شد کشتی نشسته گان از رحمت الهی بسبب
ماندند از سه پسر نوح و هر بهای شان مردم پیدا شدند
ازین جهت نوح را آدم ثانی می گویند.

جناب هود علی السلام

از قبیله نای عرب نای قدیم که نسل شان
باقی نمانده یکی قوم عاد است که اولاد عاد نام نبره نای
جناب نوح می باشند. قوم عاد بعد از طوفان در دیار
بین درجائیکه احقاف نام دارد ظهور نمودند. و آن
اطراف را آباد کرده بنای خوب و مستحکم ساختند

آنکه توحید خدا تعالی را گذاشته طریقی شریک
 اختیار کردند و بت بار پرستش کردن گرفتند
 و مبتلای فسق و فجور گشتند .

خدا تعالی بجهت هدایت قوم عاد بود را فرستاد
 بود هر چند آنها را مدت زیاد نصیحت کرد
 که بغیر از چند نفر که ایمان نیاوردند
 حق تعالی بر آنها بفرشته شده بیک باد بسیار شدید
 تمام آنها را هلاک گردانید و بود همراه مؤمنان
 سلامت ماند .

جناب صالح علیه السلام

قوم ثمود اولاد ثمود نام که از نبره جناب

نوح بود مثل قوم عاد و ضح اختیار کردند خداوند
تعالی برای هدایت شان صاع را فرستاد جناب
صالح هر قدر آنها را نصیحت کرد مگر بغیر از چند نفر
عاجز کسی ایمان نیاوردند.

قوم شود از صاع نشانی خواستند خدا تعالی
حکم داد که این شتر او و نشانی است که آنرا بگذارید
تا بزین بچرد و غرضش بگیرد آنها آتیه را پی کردند
و ازین تا فرمانی الهی عذاب بصورت هولناک
آمده تمام کافران هلاکت گردیدند مؤمنان
همراه صالح به نجات یافتند.

جناب ابراهیم علیہ السلام

طائف کلاسه در عراق در علم نجوم ترقی کرده
 آخر از ستاره شناسی به ستاره پرستی رسیده گمراه گردیدند
 ابراهیم از طرف حق تعالی برای هدایت شان مأمور شد
 جناب او اول پدر خود را و بعد از آن دیگر مردم را دعوت
 نمود. لکن فائده ازان مترتب نگردید. این دعوت
 ابراهیم بگوشش نمرود پادشاه شهر بابل که بکنار نهر
 فرات واقع بود رسیده ابراهیم را خواست. ابراهیم
 به پیش نمرود حاضر شده تعظیم نه نکرد زیرا که نمرود دعوی
 خدائی میکرد ابراهیم در مباحثه حقانیت رب خود را بر نه کرد

عبدالرحمن بن محمد

و میراسیدن و آفتاب را از شرق آوردن
ثابت نمود که نمرود حیران ماند - ابراهیم از آن مجلس
بازگشته جمعی بران ایمان آوردند .

یک روز چون مردم بیرون شهر رفتند بودند ابراهیم
به بیخانه درآمده تمام بهار اسوای کلان شان
شکستماند - مردم چون بازگشتند - شکستماندن بهها
را بغیر از ابراهیم بدیگر کس گمان نبردند - ابراهیم
گفت ای بلکه کلان آنها این کار را کرده است
اگر او سخن زده میتواند از او پرسید کافران سرهای
خود را از حالت پایان انداخته گفتند - تو خود میدانی
که آنها سخن زده نمی توانستند - ابراهیم

گفت افسوس است بشما که این قسم چیزهاییکه
نه سخن زده و نه یک فائده و ضرر رسانیده میتواند
پریشش میکند پس از روی جهالت و کفر
دشمن شدند و شعله غضب نمرود تیز شد.

حضرت ابراهیم را در آتش انداختند اما حضرت
ابراهیم بفرموده خدایتعالی بسلامت ماند و مؤمنان
بجانب کنعان که از شهرهای شام است، هجرت کردند
بروی ده صحیفه نازل شد.

جناب لوط علیہ السلام

لوط که برادر زاده ابراهیم است بمردم شهر اردن

که نزدیک شام است مبعوث گردید - مردم آنجا
علاوه بر بت پرستی لواطت کاری می کردند -
جناب لوط هر چه آهن را الضیحت کرد فائده نه بخشید
حتی که عیال او هم ایمان نیاورد - پس خداوند
تعالی از روی عتاب بر سر ^{شان} سنگ بارانید
و قریه های شان را زیر و زبر گردانید - لوط که
با امر الهی پیش از بلا می مذکور از انجا بر آمده بود -
نجات یافت و عیالش که بوقت فتن بسوس
قوم خود مائل شده بود سنگ بر سرش خورد
بلاک گردید.

جناب اسمعیل علیہ السلام

ساره عیال ابراهیم اولادنی آوردنبارین
ساره ماجرہ را کہ دختر بادشاہ مصر بود برای
ابراہیم بہ نکاح گرفت کہ اسمعیل از ان تولد شد
خدا تعالی بر ساره مہربان شدہ در وقت پیری
اسحق را با و بخشید ابراهیم اسمعیل را در مکہ آوردہ
بباد ساخت - در ان وقت قبیہ ای جرہم عرب
ورزدیکہاے مکہ جا داشتند اسمعیل با مردم
جرہم الفت پیدا کرد و از انہا دختر گرفت و دو از
ولاد از و پیدا شد - باین مناسبت قبیہ ای

جریم در مکه آباد شدند - اولاد اسمعیل هم به سبب
اختلاط با مردم جریم عرب شدند .

پیغمبر ما حضرت محمد ^{علیه السلام} از همین عرب است
اسمعیل و از اولاد قیدار نام یک پسر

جناب اسمعیل منی باشد جناب ابراهیم از
کنعان بکر آمده به اتفاق اسمعیل خانه کعبه

را که بسبب طوفان نوح و خراب شده بود
سرا از نو ساخت - درین اثنا یک شب ابراهیم

قربانی اسمعیل را در خواب دیده با اسمعیل هم که

انگاه جوان پانزده ساله بود مشوره نمود - او
عرض کرد که با آنچه ما مور شده اید بعل آرید -

انشاء اللہ مرا در ان ثابت قدم و صابر خواهید
یافت - ابراہیم پرش را برده خواست کہ بخش
نماید - درین وقت امر حضرت آہی شد کہ ای
ابراہیم خواب خود را راست کردی بعوض آن
یک تویج را بخش از ان جا رسم قربانی
جاری شد قربانی ہر انسان ہمین مقصد دارد
در حقیقت خود را قربانی میکند - لکن چونکہ خود
حق تعالی از قربانی معاف داشته گو سفند و غیرہ
بر اعوض خود قربانی نماید - ازینجا عبرت است
برائے پسران کہ در اطاعت والدین خود و کسانیکہ
رتبہ پروری دارند سر نکشند - و نیز برای کلانان

نصیحت است کہ در بجا آوردن حکم خدا از قتل
فرزندان ہم درین ننگنند چہ خدا پدر و پسر
بر دو رانجات واجزای دہد۔ جناب اسمعیل
بہ عرب ثانی یمن و قبائل عمالقر کہ بہ اطراف
ملک شام جا داشتند مبعوث شد۔

جناب اسحاق و یعقوب علیہما السلام

بعد از وفات جناب ابراهیم جناب اسحاق
بجای او ولیفہ و پیغمبر شد۔ جناب اسحاق دو پسر
داشت۔ عیص و یعقوب۔

حضرت یعقوب دو از دہ پر داشت آہنارا

اسباط گویند - اولاد هر پسرش قبيله جدا شده
بنام همان پسر مشهور است مثل سبط يهوذا
سبط لاوی وغيره - چونکه لقب او اسرائيل
يعنی عبد الله است ازین جهت ذریه او بنام بنی
اسرائیل مشهور اند .

جناب يوسف علیہ السلام

يعقوب از دوازده بچه خود يوسف را که
صاحب صورت و سیرت خوب بود زیاده
دوستی داشت .

یک شب يوسف خواب دید که آفتاب و مهتاب و

یازده ستاره با و سجده میکنند - یعقوب فرمود - پس
من این خواب خود را به برادران خود گوی زیرا که بدل
شان حسد پیدا شده برای تو ضرر خواهند رسانید بعد از آن
به سبب محبت پدر برادرانش همراه او حسد پیدا کرده
یک حیلہ اورا از پدر جدا ساخته پچاہ انداختند و پیش پدر خود
دروغ گفتند کہ یوسف را گرگ خورد چون برادران
یوسف دیدند کہ کاروان یوسف را از چاہ کشیدہ بود
بعد از گفتگوئے زیاد اورا بچند درہم فروختند
اہل کاروان یوسف را بہ عزیز مصریح کردند -
عیالش زلیخا اول اورا بکار بد خواست - بہ
سبب انکارش براو تہمت بستہ بآن سبب

یوسف بزندان مجوس گردید چند سال در آنجا
ماند. بعد از آن برای تعبیر خواب خود بادشاه
یوسف را پیش خود طلبید و از تعبیر عجبش خورسند
شده نوازشش فرموده و بعوض عزیز یعنی وزیر مایه
سابقه که فوت نموده بود بر فرازش ساخت
و عیالش را بدو داد که از آن دو پسر افراسیم و قشاش ^{یک}
دختر رحمت نام تولد گردید. چونکه در کنعان
مخط و در مصر از زانی بود. مردم از آنجا آمده
در مصر غله می خریدند از آنجمله برادران یوسف
نیز بودند یوسف خود را ناشناخته فتنه قیمت غله
با آنها واپس رد کرد و گفت که برادر خود را در بار

ثانی بسیارید چه برادرش پیامین زودید خودمانند
بود - چون او حاضر شد یوسف به یک تدبیر او
را پیش خود نگاه کرد - یعقوب از فراق دوپسر
خود همیشه غمگین می بود - دیگر پسران خود را برای
جستجوی شان فرستاد - چون دفعه سوم برادران
یوسف به مصر آمدند - یوسف خورا به آنها آشنا
خاند - برادران یوسف شرمند شده معافی
خواستند یوسف بواسطه ارسال پیراهن خود
چشم پدر را روشن ساخته آنها را همراه اهل و عیال
در مصر خواست - یوسف با یعقوب و دیگر اهل بیت
ملاقات کرده تعبیر خوابش درست کردید که آفتاب

وہتباب و ستارگان یعنی والدین و برادران -
تعمیرش بجا آوردند - پس شکر خدا نمود کہ ملک
دین و دنیا عطا فرمود .

جناب ایوب علیہ السلام

ایوب پسر عیص ابن اسحاق است کہ بمردم قریب
جاشیر کہ در اطراف دمشق بود بسعوث گردید
اول سے نفرایمان آوردند باز پس روگردان شدند
خداوند تعالیٰ ایوبؑ را بہ تلف مال و ابتلائی مرض
امتحان کرد - چنانچہ تنہا زوجہ اش رحمت حدیث
اور اے کر دے - و کہے دیگر نزدیک او شدہ نے

توانست آنجناب تحمل و مشقات را به صبر کشیده
خداوند تعالیٰ اورا باز صحت کامله و مال و اهل عطا
فرمود .

جناب شعیب علیہ السلام

خداے تعالیٰ شعیب را به امانے مدین وایکه
که در شام واقع است فرستاد - مادر کلان او
دختر لوط علیہ السلام است آنجناب را بواسفہ
شیرین زبانی خطیب الایمان گویند - قوم شان
علا و بکر ای در خرید و فروخت در وزن و پیمانہ
عذر زیادے کردند - شعیب ہر چند آہنہا را
بصیحت کرد آہنہا استہزاء و مسخرہ کردند پس

انالی ایکہ بہ چنان گرمیکہ آتش مے بارید۔
واہل مدین بہ یک صیحہ تلف گردیدند۔ شعیب
ہمراہ مؤمنان بہ مکہ ہجرت کرد۔

جناب موسیٰ علیہ السلام

فرعون پادشاہ قبطیان کہ در مصر بود بر
بنی اسرائیل بسیار جبر مے کرد۔ آخر بکشتہ یک
کاہن ہر اولاد مے را کہ در میان بنی اسرائیل تولد
می شد می کشت۔ درین اثنا از سبط لاوی کہ
پسر یعقوب است از صلب عمران نام جناب موسی
تولد شد۔ مادرش از شر بلا داورا بزند و

نهاده در دریا انداخت و آن نزد قصر فرعون
رسیده عیالش او را بقسم فرزند می نگاه کرد موسی
علیه السلام شیر هیچ کس را بدان نزد تا که بواسطه
خاله او که در خا فرعون می بود والده موسی بجانه فرعون آمد از شیر
درش تربیت یافت چون موکلان شد یک روز در کوچه یکی از
بنی اسرائیل همراه قبطنی جنگ کرد موسی ۴ به یک
مشت قبطنی را کشت به این سبب بدین فرار
کرده خدمت شعیب نمود و دختر او را به نکاح کرد

شبان و ادنی بن کبی رسد بمراد

که چند سال بجان خدمت شعیب کند

چون موسیٰ ہمراہ عیال خود از مدین بہ مصر می آمد
براہ کوہ طور خداوند تعالیٰ او را پیغمبرے و معجزات
عطا فرمودہ بہدایت فرعون مأمور گردانید
موسیٰ بار بار خود فرعون را بدین حق دعوت نمود
و معجزات را نشان داد۔ چنانچہ عصاے خود را
انداخت اثر و تا گشت و دست خود را از بغل
بیرون آورد صاف و روشن تجلی داد
فرعون این را سحر گمان کرده بہ احضار ساحران
اعلان کرد۔ چنانچہ ہمہ در روز عید با مردم جمع شدند
ساحران ریسمان و چو بہاے خود را بظن مردم
مارا نشان دادند۔ چون موسیٰ عصاے خود را

انداخت تمامی مارها را خورد - پس ساحران مغلوب
و عاجز آمده ایمان آوردند فرعون خشمناک شده
گفت - دست و پای شما را بریده بهار است که کشم
آنها گفتند که ماران بخشش و مرحمت خداوند
کافی است - موسی بر حسد و عطا و نصیحت کرد
و بجز نشان داد قوم قبطی ایمان نیاوردند
یک شب موسی مع تمام بنی اسرائیل از شهر
بدر رفت و دریا را بدهها گریه نمود زده راه را
پیدا شد بنی اسرائیل گذشتند و فرعون همراه
منابعان خود غرق گردید موسی همراه بنی اسرائیل
بطرف کنعان رفت - در راه شهرهای اریحا و

تا بوس بود که فتح کردن آنها لازم افتاد و بنی اسرائیل
از بیم قوت و جباریت انالی آنها محاربه نکردند
ازین نافرما حضرت رسول مدت پهل سال
در میان صحرا سرگردماندند با وجود ان از مرحمت
خداوندی بر آنها من و سلوی که ترنجبین
و یک قسم مرغ را گویند نازل می شد لکن
بنی اسرائیل ناشکرانی کرده سیر و پیاز و غیره از موسی
خواستند موسی گفت بمصر بید و در آنجا این
شماره ای شما موجود است .

از جانب خدای تعالی موسی نازل شدن
یک کتاب داده شده بود - لهذا بکوه طور رفت

در برادر خود مارون را در کیل خود گذاشت که بسیار
 فصیح و بلیغ بود. چهل روز در طور خلوت و عبادت
 کرد. و کلام الهی را شنید. و تورات شریف
 او چهار روز نازل شد. جناب موسی الواح را با خود
 برداشته به میان بنی اسرائیل آمد در غیاب او
 سامری گو ساله را از زیورهای مردم ساخت
 که آواز از آن می برآمد. بنی اسرائیل فریب
 خورده به پرستش گو ساله آغاز کردند مارون
 هر چند نصیحت نمود فایده نکرد. موسی بسیار
 غضبناک شده سامری را لعنت کرد و گو ساله
 سوختند به دریا انداخت. مارون را یقین از پیش

گرفت مارون گفت هر چند نصیحت کردم فایده
 نبخشید نزد یک بود که بکشند پس گو سالی
 پرستان توبه کردند و کافران را کشتند بعد از آن
 بنی اسرائیل بقرار تورات شریف عمل کردند و
 چارین را که بادشاه شان عیون ابن عنق بود مجاز
 کرده شکست دادند - دتورات که امروز در دست
 یهودیهاست تورات اصلی نیست - بلکه بسیار
 تغییر در آن آورده شده
 جناب داود و یوشع و ملک طالوت
 بعد از موسی یوشع ۳ همراه بنی اسرائیل شهر اریحا را
 فتح کرده بدیار کنعان داخل شده بعد از یوشع

ریشسان به اسم قضاة که آخرین شان اشحول نام
 دارد بر بنی اسرائیل حاکم بودند چونکه از دست
 طالوت عمالقه فلسطین به تنگ آمده بودند خداوند
 تعالی برای انتقام شان طالوت را که از نیره
 بنیامین و بحکم و بصم معرفت بودند پادشاه
 ساخت - طالوت بانکه سپاه ۳۰۰۰۰ که فرمان
 برداری او کردند بطرف فلسطین حرکت کرده
 بار دومی شان که یک کعبه بود جنگ نمود
 حالوت بدست داود بقتل رسید - داود از
 نیره یهودا و در فوج طالوت ابود نصیران
 بر داود زبور نازل شد و نبوت و سلطنت

به او رسیده بسیار با ما را فرستاد کرد
 و قدس شریف را پای تخت خود
 ساخت.

جناب سیلمان علیه السلام

بعد از داود نبوت و سلطنت به پسرش
 سیلمان رسید بنا بر وصیت پدر خود بیست
 المقدس یعنی مسجد اقصی را بنا نهاد و در بیست
 سال ختم نمود و در مدت سیزده سال یک ^{مسئله} از مخلوق
 در قدس شریف تعمیر کرد و یک عین بلقیس نام را
 به نکاح گرفت تا مدت چهل سال در شرف
 و غلبه بر انس و جن و طيور حکمرانی ورزید

بعد از وفات سلیمان در بنی اسرائیل تفرقه
 افتاده و حکومت جداگانه شدند یکی اسرائیل که
 احکام شرعیه و زیارت قدس شریف را گذاشته
 بت پرستی میکردند و یک بت بعضی نام را به پرستش
 گرفتند دیگر یهودیه که معاصی و بدعتها را شمار ساختند
 لکن بسبب عمل تواریت بدی آنها کمتر
 بود پس ایلاس برای هدایت پرستش کنندگان
 بعسل مبعوث شد آنجا ب مردم را بسیار نصیحت
 کرد لکن آنها قبول نکرده او را از شهر کشیدند
 پس حق تعالی از شهر آنها خیر و برکت برداشت
 باران نبارید و از گرسنگی لاشهای حیوانات را

خی خوردند آخر الیاس را دریافته بر نصیحت او
 عمل کردند چون بلاها از سرشان رد شد باز فاسق
 و فاجر شدند - الیاس به اجازه حق تعالی بجوشه
 عبادت رفت قوشش بتباه گردید -

جناب الیسع علی السلام

بعد از جدا شدن الیاس حق تعالی الیسع را
 برای هدایت پرستش کنندگان بعسل فرستاد
 آنجناب بو عطا و نصیحت باصلاح آنها کوشش
 کرد - لاکن بنی اسرائیل زیاده سرکش شده کتاب
 خدا را ترک دادند پس نفاق درپن شان
 داده - حق تعالی دولت آشوریه را برانها مسلط نمود

عبارت
 ۵۰
 صخره

جناب یونس علی السلاّم

یونس ۴ مردم غیوا مبعوث شده آنها را به دین
 حق دعوت کرده از عذاب خداوند تعالی آنها را
 ترسانید لکن آنها از بت پرستی باز نماندند یونس
 از قوم خود نا امید شده بدون اجازه الله تعالی بنمای
 نبرد جهل آمده بیک کشتی سوار شد کشتی در گرداب
 افتاد بنا برین رئیس کشتی گفت البت در میان
 یک گهنگ راست قرعه انداختند بنام یونس
 بر آمده او را در دریا افکندند یک ماهی کلان او را
 بدان فرو برد یونس در شکم ماهی توبه واستغفار
 کرد

عبارت
 ۵۰
 حضرت یونس

حق تعالی تو به اشس قبول فرموده ماهی از شکم
خود او را بکنار دریا انداخت جسم پرموده او را
دو باره صحت و قوت عطا فرمود. رویکه یونس
به کشتی سوار شد به روی آسمان سیاه کشته یک دود
سیاه شهر را احاطه نمود. مردم ازین حال ترسیده
یونس را پالیدند. لکن نیاقتندش بنا برین بر
بنه فریاد و وقعاها کرده استغفار کردند الله تعالی
توبه آنها را قبول نمود. پس یونس دفعه ثانی احکام
الله تعالی را به مردم تبلیغ نمود. آنها بر نصیحت او عمل
کرده از عذاب سلامت ماندند.

جنایت شیما و ارمیا و اونیال و عزیز

بعد از یونس دولت آشوریه قوت پیدا کرده

بر بنی اسرائیل غلبه حاصل نمود اشیما پس ارمیا

و بعد از آن دانیال مبعوث گردیدند و هر چند بنی

اسرائیل را وعظ و نصیحت کرده از افعال ناشایسته

شان منع میکردند لکن آنها از کار خود باز نیامدند

بنابراین بزرگ دست پادشاهان ظالم مشش بخت نصر

و غیره افتادند بنی اسرائیل را از ملک شان خوار

کرده به طرف خراسان کشیدند که بعضی ایشان در

سراسر سکونت ورزیدند افغانان اولاد اینها می

شدند که آخر در دایره اسلام داخل شدند مورد انعام
 الهی گشتند بعد از آن عزیز برای هدایت بنی
 اسرائیل مقرر شد - آنجا که تواریت شریف را
 یادداشت و از سر نو شریعت موسوی را جاری ساخت
 لکن بنی اسرائیل از افراط تصدیق عزیز را پسندیدند

خوانند

جناب زکریا و یحیی و حضرت مریم
 زکریا از اولاد یسعیان است - آنجا که بنی
 بنی اسرائیل را با تقوی او پیمیزگار یاد دعوت می
 نمود و از کارهای بد منع می کرد - پادشاه آن
 زمان در بدکار می خود از وقتوی فواست - او

قبول رنا کر شهادت راتر بیج داده پسرش یحیی
 که در پیری بوی عطا شده بود نیز حکم پادشاه
 را در فسق بجانیا در ده شهید شد حضرت سر
 در یکی از حجره است بیست المقدس زوز کر یا زیت
 یافت - هنوز نکاح مریم نشده بود که شہادت
 فرزند ی برایش رسید و از قدرت خداوند
 عیسی تولد شد - بر مریم قومش گمان بد کرده الہا
 شفیق گفتند - مریم اشاره بظرف عیسی کرد - او
 گفت من بندہ ندایم مرا کتاب داده و پیغمبر
 گردانیده مریم عیسی را گرفت با پسر عم خود یوسف
 بجانب مصر رفت بعد از دوازده سال پس از قد

آمدہ در قریہ ناصره سکونت کردند کہ بہ آن سبب
 دین عیسیٰ را نصاری کے گویند عیسیٰ از ہجرت
 مشہورہ رازندہ کردن و بعد ام را دور بافتن
 گور اپنا کردن وغیرہ تبلیغ رسالت می نمود
 دوازده نفر شاگردان او کہ آنہا را حواری می گویند
 معاونت می کردند۔ اما مردم و پادشاہ مخالف شدہ قصد
 کشتن او نمودند۔ خدا تعالیٰ از قس بخاشش دادہ سوی
 خود برداشت۔ بعد از عیسیٰ حواری کے تا مدت
 سال دین حق را خفیہ اشاعت سے دادند۔
 و در پنهانی عبادت سے کردند تا کہ اپیل طور روبا
 خود ہم عیسوی کے شدہ دین نصاری را تقویت داد۔

کتابیکه بر عیسی نازل شده بود انجیل است
لاکن انجیل که امروز بدست نصاری است
انجیل اصلی نیست بلکه فرق زیاد در میان آن
آورده شده به سه خدا قابل گشتند و عیسی را
پس خدا گفتند و بت پرستی را اختیار کرده گمراه
گردیدند لاجرم برای روشن گردانیدن آن
نار یکپایه جهالت و گمراهی آفتاب عالمتاب
طلوع نموده همان را بنور خود منور گردانید یعنی
جناب پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
برای هدایت مردم و قائم گردانیدن دین حق
و برای انسان ساختن آدم ها از طرف مادی

مطلق به دنیا فرستاده شدند و پیش گونی این
امر را حضرت مسیح^ع نموده بود و همیشه را
بِسُورِ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ يُحَدِّثُ اسْمُهُ اَحْمَدُ
یعنی بشارت میدهم بر سولیکه بعد از من
آید نامش محمد است و علیه و آله الصلوة والسلام،

